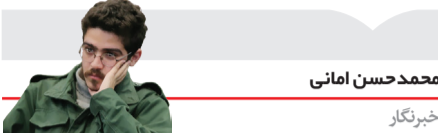


## ۱۵



محمدحسن امانی

خبرنگارگو

وقایع مختلفی در طول سالیان اخیر در کشور رخ داده که در همه آنها دانش جامعه‌شناسی تلاش کرده تحلیل خود را از فضای ارانه کند و راهی برای فهم پدیده‌ها بیابد. اما به‌نظر می‌رسد در هر برهه شاهد نوعی بهمت‌زدگی نسبت به مسائل هستیم‌و جامعه‌شناسی ما امکان چندانی برای فهم مسائل به مانی دهد. در گفت‌وگو با مجتبی نامخواه، پژوهشگر دانش اجتماعی مسلمان‌ومدیر گروه‌مطالعات اجتماعی پژوهشکده باقرالعلوم(ع)‌ضمن بررسی اتفاقات اخیر در کشور، امکان‌های موجود در سنت فکری خودمان‌و در دانش جامعه‌شناسی برای فهم مسائل اجتماعی را مورد بررسی قرار دادیم. بخش اول از این گفت‌وگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

**گويا در جمهوری اسلامی سياست، سياست غافلگير شدن است و مسائلی مثل دی ۹۶ یا آبان ۹۸ یا مساله مهسا امینی به وجود می آید و نه تنها مدیریت بحرانی انجام نمی‌شود بلکه تحلیل‌های سطحی که بتواند کمی وضعیت را مشخص کند بیرون نمی‌آید و صرfa همیشه یک غافلگیری حاکم می‌شودو حالتی از بهمت‌زدگی برای مسئولان و تحلیلگران پیش می‌آید. ریشه این مساله در کجا است؟ و چرا ما حتی نمی‌توانیم چند سال آینده کشور را پیش‌بینی کنیم؟**

بخش مهمی از این ناتوانی ما به ناتوانی نظری بر می‌گردد. یعنی هم از نظر جامعه‌شناختی و هم از نظر تحلیل اجتماعی، ما در شناخت مقولاتی مثل جنبش و اعتراض و شورش و تغییرات اجتماعی و مقولاتی از این دست، دچار فقر نظری هستیم. بخشی از ناتوانی ما به این فقر نظری ما بر می‌گردد. فقر نظری یعنی اینکه یا آثار مهم و آثار جدید را در این زمینه نخوانده‌ایم یا خیلی نخوانده‌ایم و جدی نگرفته‌ایم. در اینجا نمی‌خواهم وضعیت مطالعه تغییرات اجتماعی را ارزیابی کنم ولی وقتی مطالب این حوزه را مرور می‌کنیم می‌بینیم چقدر کتاب‌های کمی به فارسی ترجمه شده و حتی آنها هم که به فارسی ترجمه شده در پژوهش‌ها مورد توجه نیستند. یعنی چهارچوب‌های تحلیلی که برای اعتراض داریم حتی ناظر به این آثار هم نیست. پنج سال قبل در جریان مطالعه‌ای غیرمنسجم درمورد اعتراضات ۹۶، که البته نتایجی داشت به این نتیجه رسیدم که جامعه‌شناسی ما بیشتر از اعتراض به اعتدال روی خوش نشان می‌دهد و از این جهت ما برای شناخت جامعه دچار فقر هستیم. طرح درس‌های ما، گسترش ریشه‌های ما و ترجمه‌ها و تالیف‌های ما به مقوله‌هایی از قبیل اعتراض و جنبش و شورش و حتی عنوان عام‌تر تغییرات اجتماعی بی‌توجه است. این فقر البته از نظر الهیاتی و فلسفی هم وجود دارد.

**سنت‌های فکری ما درمورد مقولاتی مثل اعتراض فقیرند و در سطح الهیاتی و فقهی و در سطح علوم اجتماعی چندان با این مقولات سر و کار نداشتیم. آیا می‌دانیم مردم چیست؟ ما چه امکان‌هایی داریم که بدانیم در سنت فکری ما مردم چه هستند؟**
می‌خواهم بخش اندیشه فلسفی و اسلاسی را کمی تفصیلی‌تر بگویم. ما در حدود ۵۰ سال قبل آرام‌آرام در حال رسیدن به تصویری از خود سنتی، خودحکمی و حتی خودالهیاتی مان بودیم که در آن، مقولات مرتبط با اعتراض برجسته بودند. مثلا مرحوم مطهری ۵۰ سال پیش از این، از تضاد بعنوان یک اصل در فلسفه اسلامی و صدرايي حرف زد و به دنبال روایتی از فلسفه اسلامی بود که در آن تضاد، یک اصل است و به تعبیر صدرايي یک شرط برای دمیدن فیض در جامعه‌است. استاد مطهری سعی می‌کرده به وضوح امر حادث را در دیالکتیکی با امر قدسی قرار بدهد.

**این خوانش بسیار شبیه به فلسفه هگل است.**

در فلسفه هگل دیالکتیک بین دو امر حادث است. به‌خصوص در هگلی که ما در آن مقطع درک می‌کردیم که یک هگل چپ بود؛ البته نمی‌خواهم بگویم در هگل راست‌ان ویزگرگی نیست‌اما کل در هگل یک تعریف مادی و حسی از دو طرف دیالکتیک وجود دارد. مرحوم مطهری به دنبال روایتی از فلسفه اسلامی بود که تضاد و دیالکتیک در آن به وضوح امر حادث را در تعاطی با امر قدسی قرار بدهد. ایشان دیالکتیک را در فلسفه کلاسیک و فلسفه جدید غرب مقایسه می‌کنند و در حال تلاش برای پایه‌گذاری دیالکتیک اسلامی معاصر است. من نمی‌خواهم در مورد جزئیات این ایده صحبت کنم. بحث و پرسش‌اما این است؛ اگر ما امروز ۵۰ سال بعد از مطهری، مروری بر مسیر حکمت و فلسفه اسلامی یا لااقل فلسفه صدرايي داشته باشیم، می‌توانیم بپرسیم که مسیر درک خودمان از خود حکمی مان، بیشتر به سمت درک این اصل و در ادامه این اصل پیش رفته است یا همان مسیر ساکن سابق را طی کرده‌ایم؟ تصویری که از خود فلسفی مان داریم بیشتر بر مدار بسط این اصل بوده‌است یا برعکس در مسیر فراموشی مجدداً این اصل گام برداشته‌ایم؟ به وضوح می‌توان گفت اگر طی این پنج دهه ما مسیر شرح و بسط حکمت اسلامی و دست‌کم مسیری که در حکمت صدرايي طی کردیم به این سمت رفته بودیم، به سمتی که اصل تضاد در آن برجسته شده‌است، امروز در مقام تحلیل تضادها و تغییرهای اجتماعی مان حتماً امکان‌ها و مضامین و مفاهیم بیشتری داشتیم و دست‌کم به این میزان که امروز رسیده‌ایم فقیر نبودیم.

**منظور شما این است که در سنت ما پتانسیل پرداختن به این مقولات وجود دارد ولی به هر دلیلی این قوه به فعلیت نرسیده‌است؟**

در دوره‌هایی جرقه‌هایی زده‌است ولی آن جرقه‌ها ادامه نیافت است.

## اندیشه

**گفت‌وگوی «فرهیختگان» با مجتبی نامخواه درباره وقایع اخیر کشور - بخش نخست**

# از درک اعتراض و تغییر ناتوانیم

**امکان‌های سنت فلسفی و الهیاتی خود را برای درک اعتراض به کار نمی‌گیریم**



داشتند. دریک چنین‌اوضاعی مشاهده‌واقیعت به‌چه‌دردی خورد؛ تا برسیم به مشاهده تغییرات واقیعت تا برسیم به مشاهده تغییرات جزئی‌زمانی در واقیعت.

در تمام این هشت‌دهه ما مشغول کلیات اتوپییایی و دچار یک ناساله‌گرایی بوده و هستیم. از استغنا حکمرانی و سیاست‌گذار نسبت‌به‌علم اجتماعی‌و علم‌مدنی که بگذریم، ناتوانی علم اجتماعی در ایران در تولید کنش اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی خودش را به شکلی آشکار نشان داده است. انبوهی از فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی با گرایش‌های متفاوت و گاهی متضاد که نه در مقام سیاست‌گذاری مؤثر هستند نه در موقعیت کنشگری. یک دستپاچگی به وجود آمد که وضعیت را تغییر بدھیم. ترکیب این دستپاچگی و شبکه اجتماعی‌یکن‌نوع‌ساله‌زدگی پیش‌آورده‌است. از چاله نامساله‌گرایی به چاه ساله‌زدگی. مساله‌زدگی یعنی چه و چگونه با بسط شبکه‌های اجتماعی به چالشی در برابر درک اجتماعی از تغییرات منتهی شده‌است؟ ما در روش تحقیق در علوم اجتماعی ابزاری مفهومی داریم به نام اشباع نظری. یعنی برای اینکه پدیده‌ای را تحلیل کنیم باید موارد متعددی را ببینیم. آن چنان متعدد و متکثر که بتوانیم اطمینان نسبی کسب کنیم که تمام متغیرهای مؤثر در آن را شناسایی و بازشناسی کرده‌ایم و در سطحی از شناخت پدیده قرار داریم که تعمیم‌های ما اشتباه نیست. حالا وضعیت ما چگونه‌است؟ رشد شبکه‌های اجتماعی و گوشی‌های هوشمند کمی کمک کرد که ما از ورطه نامساله‌گرایی بیرون بیایم اما از سوی دیگر به وادی مساله‌زدگی افتاده‌ایم. این اتفاقی است که کم و بیش روی داده و برای کسانی که دغدغه دانش اجتماعی دارند بسیار قابل توجه است. «یک» اتفاق می‌افتد؛ از آن یک اتفاق «یک» تصویر یا یک فیلم کوتاه یا یک روایت منتشر می‌شود و این می‌شود نقطه آغاز تحلیل‌های عجیب و غریبی که از منظر جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی بیرون می‌آید؛ اغلب با چنان جزمیتی اظهارنظر می‌کنند و آن چنان سرسری و در موقعیت استغنا از شناخت واقیعتی هستند که مخاطب در برابر آنها به کلی منفعل می‌شود. مساله‌زدگی یعنی این. یعنی این اظهارنظرهای ارتجالی و بدون هیچ‌گونه کفایت و اشباع نظری و مشاهده کافی. این مساله‌زدگی حتی نیخانگ یا افراد حاضر در موقعیت‌های نخبگی جامعه‌رانی‌را اهل این تحلیل‌های بازاری کرده‌است. می‌بینیم شخصی که استاد یا دانشیار جامعه‌شناسی است، در عالی‌ترین دپارتمان‌های جامعه‌شناسی کشور عضو است هست ولی نمی‌تواند میان موقعیت در چپ‌گرایی و در پاسا‌اختارگرایی برای خود اسم و رسمی دارند. یک بعد ماجرا این است که ما با یک واقیعت چندلایه و پیچیده مواجه هستیم و این پیچیدگی اندیشمند اروپایی را هم به این نتیجه رسانده که سرسری و مساله‌زده یک اظهار نظری بکند و تمام. ما باید به اهالی نظریه اجتماعی اروپایی حق بدهیم؛ برای آنها، حتی برای آنهایی که در چهارچوب نظریه‌های حاشیه‌ای‌تر علوم اجتماعی کار می‌کنند؛ جهان غیر اروپایی ابزاری است که تنها ارزش تصرف دارد.

آنها نیاز به مشاهده مشارکتی و حتی مشاهده نمی‌بینند. به همین خاطر انبوهی از اندیشمندهای در انواعی از نظریه اجتماعی به نسبت حاشیه‌ای‌تر برای خود برویبایی دارند، در روزهای نخست این رویداد، بدون نیاز به شناخت واقیعت شروع کردند به اظهارنظرهایی بیانه‌نوار، موجز و قاطع. این ساله‌زدگی و جوزدگی است. این که نیازی نمی‌بینند مثل فوکو دو مرتبه به ایران سفر کنند و علاوه بر تهران به شهرهای دیگر بروند تا بتوانند چند فیچر یا مقاله بنویسند یا یک مصاحبه بکنند، نیازی نمی‌بینند. در همان روزهای نخست جمعی از اندیشمندانی که در میان آنها چهره‌های صاحب‌نامی همچون باتلر و رانسیر هم وجود داشت، یک بیانه‌ی دادند و درباره ماهیت این

**در جریان این اتفاقات ما همین وضعیت فقر مشاهداتی را در پژوهشگران و اندیشمندان علوم اجتماعی در جهان هم دیدیم؛**

**آیا مساله‌زدگی یک مساله جهانی است؟**

بله در اتفاقات اخیر یک سلسله از اظهارنظرهای سریع و قاطع دیدیم از کسانی که در نظریه پاسا‌استعماری، در نظریه فمینیستی، در چپ‌گرایی و در پاسا‌اختارگرایی برای خود اسم و رسمی دارند. یک بعد ماجرا این است که ما با یک واقیعت چندلایه و پیچیده مواجه هستیم و این پیچیدگی اندیشمند اروپایی را هم به این نتیجه رسانده که سرسری و مساله‌زده یک اظهار نظری بکند و تمام. ما باید به اهالی نظریه اجتماعی اروپایی حق بدهیم؛ برای آنها، حتی برای آنهایی که در چهارچوب نظریه‌های حاشیه‌ای‌تر علوم اجتماعی کار می‌کنند؛ جهان غیر اروپایی ابزاری است که تنها ارزش تصرف دارد. آنها نیاز به مشاهده مشارکتی و حتی مشاهده نمی‌بینند. به همین خاطر انبوهی از اندیشمندهای در انواعی از نظریه اجتماعی به نسبت حاشیه‌ای‌تر برای خود برویبایی دارند، در روزهای نخست این رویداد، بدون نیاز به شناخت واقیعت شروع کردند به اظهارنظرهایی بیانه‌نوار، موجز و قاطع. این ساله‌زدگی و جوزدگی است. این که نیازی نمی‌بینند مثل فوکو دو مرتبه به ایران سفر کنند و علاوه بر تهران به شهرهای دیگر بروند تا بتوانند چند فیچر یا مقاله بنویسند یا یک مصاحبه بکنند، نیازی نمی‌بینند. در همان روزهای نخست جمعی از اندیشمندانی که در میان آنها چهره‌های صاحب‌نامی همچون باتلر و رانسیر هم وجود داشت، یک بیانه‌ی دادند و درباره ماهیت این

سمت داشتن چنین علم مدنی نمی‌رویم. در نتیجه هیچ‌وقت به آن عقل عملی که ناشی از تعادل بین عقل و وحی و تجربه است دست پیدا نمی‌کنیم. به تعبیر فارابی وقتی عقل عملی ما به شکل روزآروز بالفعل نمی‌شود. در چنین وضعیتی فقط با فقدان فضیلت فکری نیست بلکه امتناع فضیلت فکری است و روح نوعی زدبخت فکری است. یعنی نه‌تنها علم مدنی ندراید بلکه به ضد علم مدنی هم دچار هستید. نوعی نواقع‌گرایی اجتماعی است. همان طور که نواقع‌گرایی الهیاتی در غرب اندیشمندانی داشت که اتفاقاً از موضع ایمان بر کرسی نواقع‌گرایی نشستند و در بین عقل و ایمان گفتند آنچه که موضوع ایمان است به دایره عقل راه ندارد. مشابه این نواقع‌گرایی به طرز بسیار جدی در دوره اخیر، در جهان فکری ما در قالب‌نواخباری‌گری و نواشعری‌گری بازتولید شده و امروز نتایج اجتماعی‌در حال بازتولید است. مادر چنین وضعیتی بایدک ضد علم مدنی مواجه هستیم که محصول آن نواقع‌گرایی ایجاد شده در دامن نواشعری‌گری و نواخباری‌گری است. با چنین وضعی‌چطور می‌توانیم به شناخت اجتماعی نزدیک شویم؟

این ناتوانی از شناخت اجتماعی، زمانی ناتوانی من طلبه یا شما روزنامه‌نگار است و نه‌فقط علم‌یا نهاد رسانه و ژورنالیسم اندیشه را به رکود می‌کشاند. یک وقتی اما نظام سیاست‌گذاری ما با این فقر در حال تغذیه شدن است و در اثر این فقر نظری احسانی استغنا می‌کند. فقر یک مساله است و این استغنا مساله‌ای جدی‌تر است. با این فقر نظری و آن گاه کلی‌گویی و آن گاه استغنا نظام سیاست‌گذاری، روند پاسخ‌دهی ساختار به مساله‌ها مختل می‌شود. یعنی با کلیاتی که اغلب مصرف خطایی دارند، این نظام سیاست‌گذاری می‌خواهد واقیعت را بفهمد و کار بسیار سخت می‌شود. چون در واقع چیز چندانی متوجه نمی‌شود. این تحلیل‌ها اغلب تصویری شیخ‌آلود از موجودی در یک لازمانی ارائه می‌دهد. ولی معلوم نمی‌کند که این شوخ، گرگ‌است یا میش، معلوم است که در این وضعیت غافلگیری

پیش می‌آید. چون هم یک کلیاتی می‌گوید و هم چیزی بیشتر نمی‌گوید و سیاست‌گذار را در مقام اقدام فرار می‌دهند. چون در استدلال قبلی به فارابی اشاره کردیم، جادارده یک بحث دیگر او هم اشاره کنیم. فارابی تفکیکی دارد که در طبقه‌بندی علمش بسیار مهم است و آن تفکیک بین دو مقامی است که در فرآیند اخیر بحث اشاره‌شد. این تفکیک، تمایزی است که فارابی بین مقام درک حقیقت و مقام نصرت و جانبداری از حقیقت، که فارابی آن را کلام می‌نامد، تفاوت قائل می‌شود. فارابی می‌گوید با فرض اینکه حقیقت، حقیقت ناب و مقدس باشد، باز هم باید میان مقام درک حقیقت و جانبداری از حقیقت تمیز قائل شد و تفکیک قائل شد. این دو، دو مقام هستند و اقتضات خاص خود را دارند. وقتی با اقتضات و ابزارهای مفهومی و زبانی و مضامین‌مقام خطابه به عرصه شناخت وارد شویم، ظواهرش این است که خیلی طرفدار حق هستیم چون اقتضات مقام نصرت حق را به مقام معرفت حق آورده‌ایم اما واقعتاً این است که این وضعیت امروزین ما پیش می‌آید. یعنی نشستن منبری بر جای متکثر است و وضعیتی را پیش می‌آورد که امروز تفکر اسلامی دچار آن شده است.

**پس وجوه فقر تنوریک ما هم در سنت فکر اسلامی و هم در آکادمی‌ها علوم اجتماعی ما ریشه دارد؟**

دقیقا؛ درک فقر ما از اعتراض هم در حوزه درک جامعه‌شناختی است؛ هم در حوزه فلسفی و الهیاتی. البته من به اقتضای تحصیلاتم فقر دوم را بیشتر متوجه می‌شوم و می‌بینیم که این فقر است و ما را به این وضعیت دچار کرده‌است. اما ما به جز فقر نظری، فقر مشاهداتی نیز داریم. اگر تعبیر درستی باشد، ریشه مشکل ما به فقر مشاهداتی برمی‌گردد. یعنی میل به دیدن واقیعت در ما به شدت ضعیف است و این یک ریشه نهادهی تاریخی دارد.

بسیاری از کسانی که تحلیل اجتماعی از وضعیت جامعه‌شناسی در ایران ارائه داده‌اند، به غیبت مساله در نظر دانش جامعه‌شناسی اذعان کرده‌اند. جامعه‌شناسی که هشت دهه قبل به ایران آمد، در حاشیه حزب توده آمد و میل کلان و اتوپییایی داشت. سه چهار دهه بعد از آن در واکنش به آن اتوپیا، اتوپییایی دیگر خلق شد که تحت عنوان اسلامی‌سازی علوم و انقلاب فرهنگی و تاعولوم انسانی اسلامی فعال شد. هر دو در موقعیت اتوپییایی و در موقعیت فزات نسبت به انسان در خیابان و میدان و خانه و کارخانه، نسبت به انسان در واقیعت قرار

منظور من فقط بحث اصل تضاد نیست و کلیت وضع فلسفی مان را مد نظر دارم. کلیت وضع فلسفی ما به این سمت نرفته که امروز این امکان‌ها را فعلیت یافته در قالب مضامین و استدلال‌ها و مفاهیم و ابزارهای مفهومی برای تحلیل تضاد اجتماعی در اختیار داشته باشیم. همین وضعیت را با تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در تفسیر الهیاتی و تفسیر از قرآن و تفسیر از سیره اهل بیت داریم. این فقر بسیار جدی است.

اگر بخواهیم این فقر نظری را با مضمونی از حکمت عملی جمع‌بندی کنیم می‌توانیم از یک مفهوم فارابی استفاده کنیم. فارابی در فصولی از کتاب فصول منترزه می‌گوید «فضیلت فکری» این است که انسان بتواند بهترین و سؤمندترین امکان‌های جامعه در رسیدن به خیر عمومی را به بهترین وجه درک کند. خیر عمومی تعبیر متداول امروز است و تعبیر دقیق فارابی این است که می‌گوید «غایت‌فاصله مشترک بین جوامع انسانی با بین آحاد یک جامعه». «غایتی که از یک سو فاصله و متعالی است و از سوی دیگر مشترک است. فارابی در توضیح این فضیلت فکری می‌گوید یکی از مصادیق بارز این فضیلت فکری شناخت تغییرات اجتماعی است. تعبیر فارابی از تغییر، دقیقاً تغییر در برابر مفهوم تحول متداول در جامعه‌شناسی است. تغییر یعنی تغییرات کوتاه‌مدت و دگرگونی کوتاه‌مدت در برابر تحول که دگرگونی بلندمدت را می‌گویند. تعبیر فارابی «ما بتبدیل می‌مدد القصار» است یعنی چیزهایی که در زمان‌های کوتاه تغییر پیدا می‌کنند. می‌گوید این از مهم‌ترین مصادیق و از آن مصادیق فضیلت فکری عبارت است از شناخت این تغییر و در اختیار داشتن نیروی تدبیرهای جزئی زمانی. بنابراین اگر بخواهیم با ادبیات علم مدنی فارابی این وضعیت را و این فقر فکری را توضیح بدهیم می‌توانیم بگویم ما دچار فقدان فضیلت فکری هستیم.

آنگاه که تفکری بدون فضیلت و برتری واقعی بر کلیت فضای فکری وضعیت فکری ما حاکم شود، معلوم است که این فقر فکری و رکود را به دنبال خواهد داشت. حتی فکر می‌کنم بحران ما از نداشتن فضیلت فکری نیز عمیق‌تر است. فقدان فضیلت در وضعیت فکری و ما به نقطه‌ای رسیده‌است که ما نقطه مقابل فضیلت فکری را فضیلت می‌پنداریم. یعنی فکر می‌کنیم اگر از تغییرات جزئی و زمانی حرف نزنیم و در عوض از امور کلی و فرآزمای حرف نزنیم، این کار فضیلت زیادی دارد. یعنی وقتی می‌رسیم به رویدادها، به‌جای اینکه تحلیلی از این رویداد ارائه بدهیم که راه‌گشا بوده و بر جزئیات متمرکز باشد، این را تقبیح می‌کنیم. در عوض درباره تقابل سنت و تجدد، تقابل اسلام و غرب و تقابل حق و باطل حرف می‌زنیم. این حرف‌ها چیزی است که می‌توان در مورد اتفاقات ۹۶ و ۹۸ و حتی در مورد انقلاب اسلامی هم زد. نه اینکه غلط باشد، جزئی زمانی نیست؛ کلی و لازمان است؛ علم مدنی نیست. این یک درک معشوش و موعج از تمدن است که یکی از مهم‌ترین تخذیرهای رایج بین نیخانگ امروز ما است. فکر می‌کنیم اگر یک سری کلیات بی‌حاصل را به هم بیاچیم به درمورد رویدادهای اجتماعی ارائه‌دهیم و یک تمدنی هم‌تنگ کار بنندیم، این هنر تحلیل ماست و مثلاً به مبادی فکری ارجاع داده‌ایم. عموماً اسم آن را تحلیل تمدنی ونبرد با شیطان و جنگ حق و باطل و مفاهیمی از این دست می‌گذاریم. مفاهیمی که هیچ خصوصییتی و هیچ نسبتی با «این» رویداد ندارد. می‌خواهم بگویم زمانی شما فضیلت فکری ندراید و زمانی دقیقاً در وضعیتی هستید که نقطه مقابل فضیلت را، فضیلت می‌پندارید. به تعبیر فارابی فضیلت فکری یعنی تدبیر جزئی و زمانی و شما دقیقاً فضیلت را در این می‌دانید که به تدبیرهای جزئی و زمانی‌نپردازید و از موقعیت دانش اجتماعی به آن کلیت بپردازید و پرداختن به جزئیات را برداختن به امروز جزئی و زمانی را تقبیح می‌کنید. یعنی نیروی تدبیر جزئی زمانی را تخطئه می‌کنید. می‌گویید بیا و در دستگاه نواشعری من تحلیل کن. بیا و ببین که جزئیات مهم نیست و در کتاب مهم است. این وضعیتی است که تفکر اسلامی ما امروز به آن دچار است.

بنابراین علم مدنی که ما در اینجا به یک فصل از آن و یک مضمون از آن اشاره کردیم، منابع معرفت‌اش در تعادل بین عقل و وحی و تجربه است. یک عقل عملی روزبه‌روز بالفعل شونده‌ای از دل این تعادل بین عقل و وحی و تجربه بیرون می‌آید و درک ما از تغییر و تدبیر و سیاست‌گذاری ما در تغییرات را دگرگون می‌کند. اما وقتی رفتن به سمت تحلیل‌های جزئی زمانی را تقبیح کنیم، اساساً به

farhikhteganonline



www.fdn.ir

## فرهینختگان

www.fdn.ir

رویدادها اظهارنظر کردند. یا مثلاً آن بدیو که طی یک دقیقه ونیم و در حدود ۱۵۰-۱۰۰ کلمه، هم این رویداد را توصیف می‌کند و هم تجویز ارائه می‌کند. اشکالی ندارد که یک اندیشمند به‌مثابه یک اکتیویست سیاسی اظهارنظر کند، مساله این‌جاست که در موقعیت سلبریتی اظهارنظر کند. آن هم درمورد پدیده‌ای که تازه آغاز شده و جاری است. این همه استغنا از شناخت واقیعت برای شکل‌گیری یک تحلیل علمی مضر است. در نتیجه این استغنا می‌بینیم که چهره‌هایی از منتها‌الیه مطالعات پاسا‌استعماری درست به همان نطفه‌ای می‌رسند که رسانه‌ها و پاسا‌استمداران استعماری آن را ترویج می‌کنند. بی‌آن که هیچ نیازی برای توضیح این شباهت‌ها ببینند.

**احساس نمی‌کنید که این بیشتر استفاده‌های تبلیغاتی است؟**
بله، چون اکت سیاسی نیست و واقعا شبیه به موضع سلبریتی‌هاست. یعنی نوعی سلبریتیسم در تعامل با مساله‌زدگی پیش آمده و امکان فهم واقیعت را از ما گرفته‌است. البته ما هم ضعف‌های زیادی داشتیم. شاید آنقدر که توان خرج علوم اجتماعی اسلامی کردیم، نصفش را برای ارتباط با پاسا‌استعماری‌های جهان و کسانی که موضع انتقادی داشتند، صرف می‌کردیم وضع ما این الان نبود. ولی به هر حال می‌خواهم بگویم این دقیقاً استفاده تبلیغاتی است در موقعیت اندیشمند است. باید بار دیگر ویر برآید و این بار از تفکیک اندیشمند و سلبریتی بنویسد! واقعا این آن‌چه آن بدیو گفت با آنچه یک سلبریتی می‌گوید، فرقی نمی‌کرد. در چنین موقعیتی که در هر دو علم اجتماعی و انهاد شده‌گفتار خطایی و تبلیغاتی برجسته شده‌و حتی دانشمند به استخدام صنعت فرهنگ درآمده، مشخص است که سیاست‌گذار مرتباً غافلگیر می‌شود.

**آنچه من متوجه شدم این است که هنوز از اندیشمندان خودمان مثل فارابی خوانش‌های دقیقی انجام نشده‌است و یکی از راهکارها برگشتن به سنت فکری خودمان است و بیرون کشیدن مفاهیم و مقولاتی که تا امروز مغفول مانده است و با فلسفه فارابی دوباره به امر انضمامی برگردیم و از خطابه دوری کنیم و به سنت برهان برویم و جارا برای کسانی باز کنیم که واقعا تحلیل فکری می‌کنند و مشاهده‌گر واقعی هستند. دقیق مشاهده می‌کنند و جزئیات را می‌بینند و در تفکرشان لحاظ می‌کنند.**

حتما در حل این فقر نظری و بازتولید علم مدنی در علوم اجتماعی حتما منتا فکری خود ما هم مؤثر است ولی نمی‌خواهم بگویم هم‌ااش همین است.

**یعنی نمی‌خواهیم همه پاسخ‌ها را به فلسفه اسلامی تقلیل بدهیم ولی می‌توانیم این را بگویم که خود فلسفه اسلامی هنوز دقیق و عمیق خوانده نشده‌است؟**
اگر مراد فلسفه اسلامی حکمت عملی است، درست است. ما سعی نکردیم حکمت عملی را به نحوی بازخوانی کنیم که با امر اجتماعی انضمامی ازناط بگیرد. بله این مساله‌ای جدی‌است. ما یک کوشش فراگیر برای درک تغییر و مفاهیم وابسته به آن هستیم.

**اگر موافق باشید بحث پیرامون درک تغییر را جمع‌بندی کنیم و کمی هم به تحلیل اتفاقات بپردازیم؟**

به‌عنوان جمع‌بندی باید بگویم ما امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند بسط امکان‌های فکری خود برای تفسیر و تدبیر تغییر هستیم. از یک طرف رکود و سکون ناشی از محافظه‌کاری معرفتی، که یک نمونه و نشانه آن را عرض کردم، حذف آرام عمل تضاد از فلسفه اسلامی، یا رکود و کلی‌گویی‌های ناشی از نواخباری‌گری و نواشعری‌گری و نواقع‌گرایی و در دل این رکود فکری و در فقدان این علم مدنی، میدان‌دار شدن نگرش کلامی و خطایی؛ همه این وضعیت‌ها موجب نوعی تاخر و عقب‌ماندگی اجتماعی برای ما شده‌است.

اگر ارزیابی رهبر انقلاب از وضعیت را، به‌عنوان یک ارزیابی ایستاده در موقعیت خوش‌بینی توأم با واقع‌بینی بدانیم، می‌بینیم در بیانات همین چند وقت ایشان هم مفضل بحث شده که ما در عین قرار داشتن بر مدار پیشرفت، در عدالت اجتماعی عقب مانده‌ایم. این استدلال مهمی از رهبر انقلاب است. اینکه گفتند ما در امر به معروف و نهی از منکر عقب مانده‌ایم. باینکه ساختار فرهنگی ما یک پیرانه‌ای است که نیازمند بازسازی بنیادین است. اینکه اگر پیشرفتی هم هست در حوزه موشک و هسته‌ای و پزشکی و نیروگاه است؛ نشان می‌دهد در حوزه اجتماعی بسیار عقب افتاده‌ایم و یکی از دلایل مهم این عقب‌افتادگی هم فقدان تفکر مدنی و اجتماعی و عدم درک تغییر است. مانه فقط باید بتوانیم تغییر و اعتراض را بفهمیم بلکه باید بتوانیم خیلی سریع‌مبتنی بر این فهم مان برای تغییر و اعتراض پاسخ‌سیاستی تولید کنیم. تاکیدی می‌کنم این کار باید خیلی سریع اتفاق بیفتد چون به تعبیر فارابی متعلق شناخت ما متبدل می‌مدد قصار است. یک جهت مهم دیگر این است که اعتراض در جامعه ما اغلب دولت مستعجل است و به محض پیدایش به‌مخاط اغتشاش می‌رود. قدرت جهانی تا همه دشمنی که با قدرت سیاسی نظام جمهوری اسلامی دارد، گویی یکی تعدد نا نوشته برای خدمت به نظام جمهوری اسلامی دارد که کلیه مقاموت‌هایی که به‌طور طبیعی در باره رفتارها و حکمرانی شکل می‌گیرد را از حرکتی در امتداد مقاومت در برابر قدرت، تبدیل کند به پدیداری که بیش از مقاومت، در امتداد قدرت جهانی باشد. در واقع در جامعه ما جنبش‌های اعتراضی و مقاومت‌های اجتماعی برای اصلاح‌های مهم و مورد نیاز، با این بدشناسی مواجهند که باید با دوقدرت مواجه شوند؛ نخست با قدرتی که از طریق ساختار حکمرانی اعمال می‌شود و تا کارآمدی‌هایش موضوع اعتراض است. دوم قدرت و اقتدار جهانی که می‌کوشد حرکت و مقاومت اعتراضی را به هواداری از قدرت و امتدادی از خود تبدیل بکند. در یک چنین وضعیتی نیاز ضروری ما به شناخت تغییر و اعتراض فوری است.